

ماجرای عشق و عاشقی میدون

سهمیه شلاق کارگری مشخص شد



پوریا عالمی

● من میدون هستم، میدون دوم، عاشق سوفیا، دیروز اما وقتی رفتم خواستگاری و بابای سوفیا در را باز کرد، من تالایی افتادم توی بغلش. بابای سوفیا گفت: اشتباه گرفتی بسم.
گفتم: آی... ای داد... ای بیداد...
بابای سوفیا گفت: آیا تیر خوردی؟ آیا از پشت بهت شلیک کردند؟

گفتم: کاش از پشت گلوله خورده بودم. من شلاق خوردم.

تا گفتم شلاق خوردم، بابای سوفیا عصبانی شد و خاخالسی داد و من از توی آغوشش نقش بر زمین شدم. بابای سوفیا گفت: ای فسق و فجور بدبخت. با توی ماشینیت نوار نامناسب داشتی که صداش زیاد بوده یا توی صندوق بطری آب‌معدنی فاسدشده داشتی. شاید هم دزدی و اختلاس کردی. شاید هم قتل کردی. شاید هم کشور را بدهکار کردی. شاید هم باعث تحریم‌ها شدی. شاید هم پول مملکت را بالا کشیدی. شاید هم به علت تفاوت فرهنگی در استخرهای برزیل بچه‌آزاری کردی. شاید هم جنگل‌ها را از بین بردی. شاید هم مسبب خشک‌شدن دریاچه‌ها و رودخانه‌ها بودی. شاید هم به اسم خودرو سواری، خودروهای کشتار جمعی تولید می‌کنی و به مردم می‌فروشی. شاید هم...

که گفتم: نه به‌خدا. من برای اینکه شما روی شغل حساسی، رفته بودم معدن طلای آق‌دره و کارگری می‌کردم. اینها پول ما را ندادند و با اهدای یک تپیا اخراجمان کردند و ما فقیتم شکایت کردیم و تحصن که آقا پول ما را بدهید، ما زن و بچه داریم (البته من زن و بچه ندارم و قصد ازدواج دارم) خلاصه اینها جای اینکه حقوق ما را بدهند، حق ما را گذاشتند کف دستمان و گفتند زیادی شلوغی کردید و شلاق زدند.

بابای سوفیا گفت: صاحبان معدن طلا چی شدند؟
گفتم: آنها چون به‌خاطر این مسائل بهشان فشار روحی آمده بود، الان رفتند مسافرت که ریلکس کنند.
بابای سوفیا گفت: بمیرم الهی. دیروز توی روزنامه خواندم که مدیرکل اداره کار استان آذربایجان‌غربی «به دلیل بی‌اطلاعی از اجرای حکم مجازات شلاق کارگران معدن آق‌دره» از کار برکنار شده».

گفتم: «ای بابا، یعنی حالا یک‌دفعه با اطلاع مسئولان کار می‌خواهند حکم را دوباره اجرا کنند؟» و بعد غش کردم.

نتیجه‌گیری

شلاق کارگر را قبل از اینکه خستگی‌اش در برود بزنید که خستگی‌اش در برود.

نتیجه‌گیری ۲:

یکی از انواع خوردنی‌ها، شلاق است که آدم را قوی می‌کند اما جاقی و قربه نمی‌کند.

پیشخوان

● ماهنامه «ایران‌شهر امروز» با محوریت نقد کتاب و مطالعات ایرانی به صاحب‌امتیازی مؤسسه فرهنگی راین و سردبیری سیدعلی آل‌ادود منتشر شد. بخشی از این فصلنامه به

«نقد کتاب» اختصاص دارد که طی آن کارشناسان و پژوهشگران این حوزه کتاب‌هایی را که درباره ایران و مطالعات ایرانی منتشر می‌شود، مورد نقد قرار می‌دهند. بنا بر این گزارش، «مطالعات ایرانی قبل از اسلام»، «مطالعات ایرانی پس از اسلام تا دوران معاصر» و «ایران در فرهنگ جهان» بخش‌های دیگر این ماهنامه را تشکیل می‌دهد که آثار مهم منتشره در کشورهای مختلف درباره فرهنگ ایرانی و مطالعات ایرانی را بررسی می‌کند. «استاد و نسخه‌های خطی» بخش دیگری از این نشریه است که در این بخش کارشناسان و پژوهشگرانی که سند یا نسخه خطی مهمی پیدا می‌کنند، مقالات و گزارش‌های خود را درباره این گنجینه‌ها در این بخش ارائه می‌کنند. همچنین بخشی از ماهنامه «ایران‌شهر امروز» به درگذشتگان معاصر در حوزه نقد و مطالعات ایرانی اختصاص دارد.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۹۵ ۲۶ شعبان ۱۴۳۷ ۲ ژوئن ۲۰۱۶ سال سیزدهم • شماره ۲۵۹۸ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۳۶ • اذان صبح فردا ۴:۰۵ • طلوع آفتاب ۵:۴۹

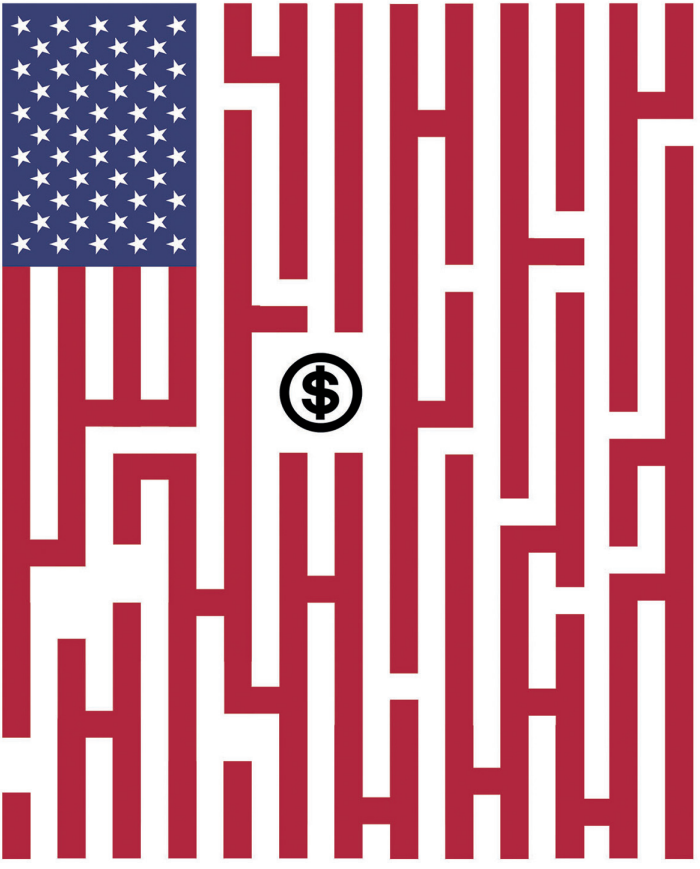
روزنامه‌فرا

کارتون خواب

علی رومانی
aliromani84@gmail.com



ظریف: برخی بانک های اروپایی از بازخواست آمریکا نگرانند



سلام به فردا

عذرخواهی کنید و تاریخ را دوباره بسازید



هوشنگ ماهرویان

دهان از حیرت باز می‌ماند! چه بر سر ما می‌رود در قرن بیست‌ویکم؟ دیروز شبه‌نظامیان یوکوچرام به یک مدرسه شبانه‌روزی در شمال شرق نیجریه حمله کردند و نزدیک به ۲۰۰ دختر دانش‌آموز را ربودند و اندکی بعد «ایوبکر شکو»، رهبر یوکوچرام، اعلام کرد حاضر است این دختران مدرسه‌ای را با زندانیان این سازمان معاوضه کند و امروز در قلموچه

داعش از ۵۰ هزار ساکن این شهر در برابر نیروهای عراقی که به‌دنبال بازپس‌گیری این شهر هستند، سیر انسانی ساخته است؛ سیری انسانی که ۲۰ هزار نفر از آنها را کسودکان تشکیل می‌دهند. این خبرها تن هر آدم شریفی را می‌لرزاند. انکار تاریخ به عقب برگشته است، انکار به زمان ماموت‌ها رفته‌ایم و قرار است با سنگ و چوب یکدیگر را تهدید کنیم، گروگان بگیریم، شکنجه کنیم و بکشیم. انکار بشر هیچ‌وقت رنگ خردورزی و دموکراسی را به خود ندیده است. چرا به اینجا رسیده‌ایم؟ همه باید به این پرسش فکر کنند. در رأس آنها سیاست‌مداران باید بنشینند و از خود بپرسند چه کردیم که در قرن بیست‌ویکم با این فجایع انسانی روبه‌رو هستیم. روزی که در افغانستان پرچم‌های خلق برپا شد و ساختار سیاسی این کشور از بُن فرورخت،



هستیم، ما کشوری هستیم که هشت سال در برابر دیکتاتور خون‌خواری چون صدام ایستادگی کردیم؛ اما در جریان این جنگ حتی یک اسیر جنگی را نیز به‌عنوان برده و کنیز نگرفتیم. چرا؟ چون علما و روحانیون ما تفسیری از اسلام را برای مردم ارائه کرده‌اند که می‌گوید برده‌داری در قرن بیست‌ویکم منسوخ است. این همان وظیفه ماست. وظیفه ماست که با تفسیر درست در برابر تفسیرهای سلفی و افراطی از اسلام بایستیم.

برای درج تبلیغات خود در وبسایت روزنامه شرق با ما تماس بگیرید

دومین روزنامه پربازدید ایران در فضای مجازی

۸۸۱۹۲۸۷۷-۸۸۱۹۳۹۷۹

sharghdaily.ir

هاشم صباغیان



درباره قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تحلیل‌های فراوانی ارائه شده است. همان‌طور که بسیاری از این تحلیل‌ها به‌درستی بیان می‌کنند، این اتفاق سرآغاز سلسله‌رویدادهایی بود که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ شد؛ اما شاید بد نباشد با مروری بر اتفاقات این روز، بگویم چگونه ۱۵ خرداد باعث شده آتش انقلاب شعله‌ور شود. در خردهامه سال ۱۳۳۲ من و دیگر اعضای نهضت آزادی در زندان به سر می‌بردیم؛ آنچه از این روز به‌خاطر من و سایر دوستان زندانی که در قید حیات هستند، باقی مانده، صداهای بی‌امان تیراندازی است که از بیرون از حصار زندان به گوش می‌رسید. اولین واکنش ما قاعدا در این شرایط کنجکاوی بود و به‌دلیل دسترسی نداشتن به منابع خبری در زندان، تنها کاری که از دستمان برمی‌آمد تیرباری ورود میهمانان تازه زندان و خبرگرفتن از آنها بود. خیلی

خطاب مبحث

نگاه‌کردن از پشت عینک ترس

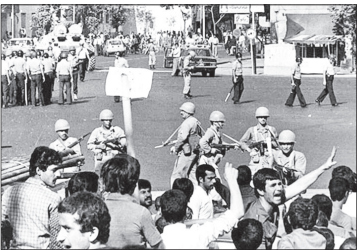
● **مرضیه رسولی:** عموماً جذب چیزهایی می‌شویم که وحشت‌زده‌مان می‌کنند. بیشتر شایعه‌ها از همین علاقه ما به چیزهای وحشتناک ارتزاق می‌کنند. لارس اسوندسن، نویسنده نروژی، در کتاب فلسفه ترس می‌گوید ما خودمان را در معرض چیزهای ترسناک قرار می‌دهیم تا بلکه به کمک آن بتوانیم از زندگی روزمره ملال‌آور مبتذل فراتر برویم. این کتاب را خسایار دیهیمی ترجمه کرده و ناشرش نشر گمان است. نویسنده می‌گوید ترس تبدیل به عینکی شده که ما از پشت آن به جهان نگاه می‌کنیم و به باورمان ترسیدن کار عاقلانه و آگاهی‌بخشی است. یک مثال ساده‌اش چرخش صنعت غذایی از تاکید بر خوشمزه‌گی غذا به تاکید روی سالم‌بودنش است، این تاکید حتی وارد دستوره‌های آشپزی شده؛ دیگر به شما غذایی آموزش نمی‌دهند که آن‌قدر خوشمزه است که انگشتان دستتان را هم می‌خورد. غذایی آموزش می‌دهند که هرکدام از مواد اولیه‌اش سرشار از خاصیت است و شما را از بیماری‌های بسیاری دور نگه می‌دارد و به‌نوعی واکنش‌ه‌تان می‌کند. حتی این ترس وارد معماری ساختمان‌ها هم شده، بالکن‌ها را مسدود می‌کنند، پنجره‌ها را هرچه کوچک‌تر می‌سازند و روی دیوارها سیم خاردار می‌کشند. توجیه این است که اتفاق یک‌بار می‌افتد. بخشی از زندگی را گروگان می‌گیریم تا از اتفاقی که «ممکن» است روی دهد جلوگیری کنیم درحالی‌که می‌دانیم بین آن چیزی که ممکن است رخ دهد و این رقیق که چنین چیزی واقعا رخ خواهد داد، تفاوت از زمین تا آسمان است. خیلی از سازمان‌های بشردوستانه، طرفدار محیط‌زیست و حقوق حیوانات بر خطر بنا شده‌اند، هشدار می‌دهند و خطرها را بزرگ می‌کنند تا ما که موجوداتی منفعل هستیم به‌واسطه ترس، آدم‌هایی فعال بسازند. هشدارها را می‌شنویم و در ذهنمان تمام امکان‌ها

تبدیل به یقین می‌شووند. ترس تبدیل به درآم‌زاترین سرمایه هم شده؛ وقتی مردم ترس‌دند دوست دارند چیزی را که موجب ترسشان شده از خود دور کنند، ما وسایلی را که آنها را حفاظت کند تولید می‌کنیم و به آنها می‌فروشیم و منافع اقتصادی کلان ما در گرو دائم هراسان‌نگه‌داشتن آنهاست. نویسنده تاکید می‌کند به‌واسطه همین هراسان‌نگه‌داشتن، مدام در حال تولید قربانی هستیم تا توجه به خطر را بیشتر کنیم. بچه‌ها، سالمندان، زنان، مهاجران، فقرا و بیماران را جزء قربانیان به حساب می‌آوریم و به‌سختی می‌توانیم جزء دسته‌ای باشیم که قربانی نیست. برای محافظت از بچه‌ها آنها را از ارتباط با هر غریبه‌ای می‌ترسانیم و همین ترس را مبنای ارتباطشان با دنیا می‌کنیم. در دنیای ترس، استثاها تبدیل به قاعده می‌شوند. وقتی هواپیمایی سقوط می‌کند، آمار استفاده از هواپیما به‌شدت کم می‌شود. مردم ترجیح می‌دهند با ماشین سفر کنند درحالی‌که احتمال تصادف با ماشین چندبرابر سوانح هوایی است. رسانه‌ها نقش پررنگی در این رویه دارند، اخبار برخط را دست‌چین می‌کنند و ارزش خبرهایشان را میزان جدی و حادبودن خطر معین نمی‌کند، میزان هیجان‌انگیزبودن خبر است که به آن اهمیت می‌دهد. نتیجه نگاه‌کردن از پشت عینک ترس و بی‌اعتمادی است؛ هرکسی برای دیگری خطر بالقوه‌ای است و ما به‌خاطر دورکردن خطر به محدودشدن آزادی‌اتن من می‌دهیم و هرجه می‌گذرد برای احساس‌امنیت‌کردن، مشکل کمتری با نظارت روزافزون دولت‌ها پیدا می‌کنیم. چندنفر از ما تاکنون در معرض حمله تروریست‌ها قرار گرفته‌ایم یا در معرض خشونت غریبه‌ها یا در نتیجه مواد افروزدنی به خوراک‌ی‌ها یا ابتلا به یک ویروس تازه سخت و بیمار شده‌ایم؟ پاسخ روشن است، عده فوق‌العاده کمی از ما. اکثر ما ۸۰، ۷۰ سالی عمر می‌کنیم و بر اثر پیری می‌میریم، بی‌آنکه در طول عمرمان گرفتار هیچ‌یک از این بلایایی که برشمردیم شده باشیم... ترس ما فرآورده جانبی یک تجمل است. اما این به‌هیچ‌روی از واقعیت آن نمی‌کاهد.

پشت تاریخ

بازخوانی قیام ۱۵خرداد ۱۳۴۲

روزی که مبارزه مردمی شد



سازمانده‌هی شده نبود و این مردم بودند که برای اولین‌بار برای آنچه فکر می‌کردند حق است و راستی، دست به تظاهرات می‌زدند. تظاهراتی که شبیه هیچ‌یک از تظاهرات‌های پیش از خود هم نبود. براساس خبرهایی که از بیرون از زندان شنیده بودیم، رژیم در برابر مردم دست به اسلحه برده بود و مردم هم صحنه را خالی نکرده بودند. مرحوم مهدی بازرگان هم که همراه ما در زندان به سر می‌بردند، یکی از کسانی بودند که این رویداد را با وجود کشته‌هایی که بر جای گذاشت، به‌نفع قیام مردمی ایران می‌دانستند. بعدتر که از زندان بیرون آمدم، بیشتر از گذشته متوجه تأثیرات گسترده قیام ۱۵ خرداد شدیم و فهمیدیم یکی از اتفاقات خاصی که در جریان این روز روی داده، ایجاد هماهنگی گسترده بین روحانیون و مردم بوده است؛ اتفاقی که در بیش از یک دهه بعد هم به همین شکل ادامه پیدا کرد و منجر به ایجاد هماهنگی بین شعارهای قح‌طلبانه مردم شد و در نهایت به انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ رسید. از همین روست که این روز، روزی ارزشمند در جریان آزادی‌خواهی ایرانیان بوده و هست.

آینده‌های روبه‌رو

شلاق باید یکنواخت و متوسط زده شود

شرب خمر بیشتر باشد و حد شلاق شرب خمر هم، از حد قذف و قوادی بیشتر است.

آیا قانون درباره حکم شلاق تفاوتی بین زن و مرد قائل شده است؟

بله، دراین‌باره نیز جزئیاتی در نظر گرفته شده است؛ درباره محکومین اناث قانون‌گذار گفته است که این‌ا افراد باید به صورت نشسته و بسا لباس حکمان اجرا شود و درباره ذکور، به صورت ایستاده این‌ حکم اجرا می‌شود؛ اما درخصوص حد زنا و تقحید و شرب خمر باید غیر از پوشاکی که در نقاط ممنوعه هست، حکم اجرا شود؛ ولی درخصوص قذف و قوادی با لباس معمولی.

درباره شلاق تعزیری چطور؟

شلاق تعزیری باید به صورتی زده شود که محکوم روی شکم خوابیده باشد. به عبارت دیگر به جز سر و صورت، شلاق به پشت کمر زده می‌شود؛ همچنین شلاق باید به صورت یکنواخت و به طور متوسط زده شود.

به‌همین دلیل است که در قدیم کتابی زیر بغل مجری حکم شلاق قرار می‌دادند؟

در آیین‌نامه اجرائی سابق، دست باید به نحوی بلند می‌شد و شلاق را تکان می‌داد که اگر یک کتاب فرضی زیر بغل فرد بود، کتاب ثابت باقی می‌ماند؛ اما در آیین‌نامه‌ای که بالا به آن اشاره کردم، این مورد حذف شده و شلاق به صورت یکنواخت و متوسط زده می‌شود.

اگر مجری حکم به دلایل عمدی یا سهوی شلاق را به صورت محکم و یکنواخت به تن محکوم وارد کند، قانون چه کمکی به مجرم خواهد کرد؟

درصورتی‌که مجری حکم، شخص محکوم را به بیشتر از آن چیزی که در حکم صادره برای او، تعزیر یا مجازات قلمداد شده، مجازات کند، اگر از روی عمد باشد، خود، محکوم به مجازات خواهد بود؛ اما اگر سهوئیت نداشته باشد، باید از عهده خسارات آن برآید.

قصه‌های نقطه‌دار

نشر خنده

شاید بد نباشد یک‌بار بر روی‌ریاستی پeshان بگویم دوست عزیز غمت را بر شانه‌هایم بگذار اما قول بده این فصل که گذشت و این غصه را که روزگار برد، در زمان خنده‌هایت هم سری به من و این دل بیچاره‌ام بزنی... اصلا غم یک حال مسری مثل زخم لته دارد که ما ایرانی‌ها به‌کمئامن ژن لذت‌بردن از آن را داریم، که کلا طوری تربیت شده‌ایم که فکر می‌کنیم برای هم باید فقط از دردهایمان بگویم، مَثَل غلط و به‌کمئامن غیرانسانی: «همیشه جلو مردم بنال» را از خاطر نبریم که این مثلاً‌ها ریشه در فرهنگ رفتاری و تربیتی ما دارند، شاید هیچ‌وقت امتحان نکرده‌ایم که با یک حال خوب و شاد سراغ رفیقی برویم و او را از شادی‌ها و دلخوشی‌های این روزهایمان باخبر کنیم و نتیجه‌اش را در حال‌روزر خودمان و رفاقتمان ببینیم... به‌کمئامن برعکس این باورها و عادت‌های غلط، حال خوب مثل عطر خوب در فضا پخش می‌شود و انرژی محیط را عوض می‌کند، حال خوب شما در محیط کار و در خانه مثل بوی خوش شکوفه‌ها همه را آغشته می‌کند و شما جادوی نشر شادی را به‌زودی درخواهید یافت و می‌بینید که در همان محیط کوچک خودتان لیخند و شادی به‌زودی مسری می‌شود... این‌بار صبر کنید تا بادهای موسمی غم‌ها را که برد، با سبیدی از حرف‌ها و خبرهای خوب به خانه دوست برویم و تأثیر متفاوتش را درپاییم...

در زندگی همه ما آدم‌هایی هستند که گه‌گذاری هستند، هستند و هستند بعد یک روز کم می‌شوند و این کم‌شدن ممکن هست تا ماه‌ها ادامه پیدا کند و بعد دوباره خودشان پیدایشان می‌شود، اغلب هم وقتی تنها و بی‌حوصله‌اند و روزگار با آنها بد تا کرده پیدایشان می‌شود، با کوله‌بازی از غم و غرغ و بی‌حوصلگی... زمان می‌گذرد و آنها ترمیم می‌یابند و باز زمانی دیگر می‌رسند و کم می‌شوند در خوشی‌هایشان تا این خوشی‌ها به بن‌بست و اتمام برسد و دوباره سروکله‌شان پیدا شود اما هربار که می‌آیند، یک تکه از قلبتان را با خود می‌برند و یک پیمانه غم به وجودتان اضافه می‌کنند... خلاصه اینکه اگر به خودمان مجال ندهیم زندگی‌مان جاده رفت‌وآمد بی‌حساب‌و‌کتاب آدم‌هایی می‌شود که می‌آیند و می‌روند و هربار یک تکه از قلب ما را می‌کنند و با خود می‌برند، کمی که بگذرد به خودمان می‌آیسم و می‌بینم از این دل بیچاره هیچی نمانده که غصه خودمان را بخورد، هر تکه‌اش پای غم و غصه کسی رفته و حالا برای خودمان دلی نمانده،



بهاره رهنما